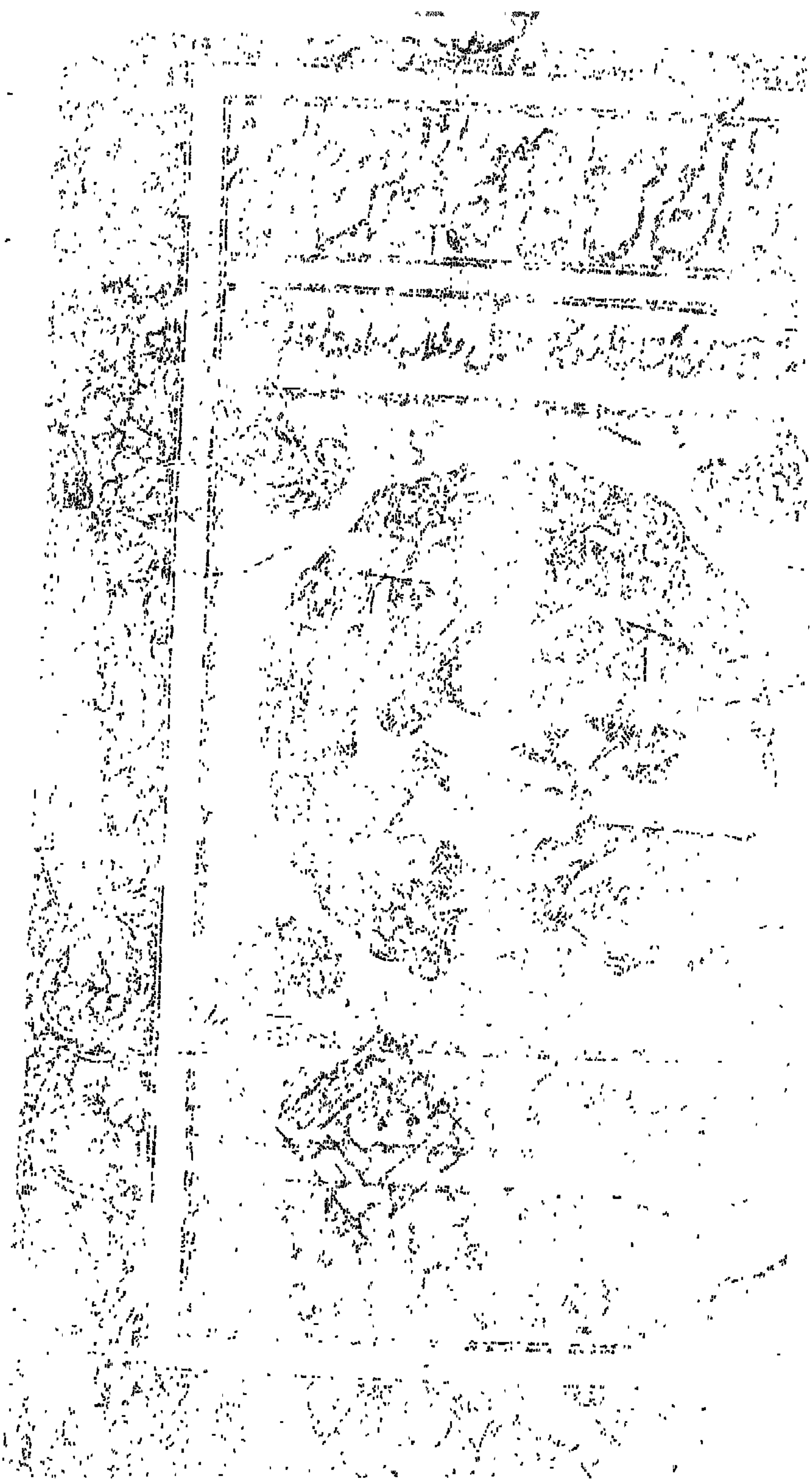


بدیع علم لازم

مسوّدهٔ اول صرف نگینهٔ جامی

مصادر لازم و متعدی حسب ترتیب

مرقوم مثلها با ترجمان معنوی نگاشته بعده صیغهای مشتقه الحق

شامل مختلفه فوائد فراوانی غیر مرتب نموده از و پرسیده تا در چند روز

قوت تعریف صیغها و استعداد استخراج مشتقات بهم رساند شعبه

ملکهٔ خواندن عبارت و حل الفاظ و مهارت تیز گرداند ۱۲ عـه ستایش ۱۲ عـه

بخشنده ۱۲ سـه درود ۱۲ للعـه سرور نیکوکاران ۱۲ صـه جمع طاهر

همه پاک ۱۲ سـه یاران بهترین ۱۲ معـه بسیار نعمت دهنده ۱۲ از حمد ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بعد حمد ایزد غفّار و صلوة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید امیدوار
مغفرت ایزد منان محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان
ادام الله ظلاله و کمال الایمان که چون خواندن کتب فارسیه و حصول استعداد
و عبارات و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغه
لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب حروف تهجی
مرغوب در جداول خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهادم و صرف کبیر یک مصدر
و دیگری متعدی هم بطریق نمونه بیان کردم تا اطفال از آسانی تمام سوی تحصیل
معانی و اشتقاق صیغها میسر شود و یادگاری بدست روزگار از این خاکسار

باب الالف

صرف کبیر

مصدر: آمدن — حاصل مصدر: آمد

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده ای	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی	۰	۰	آمدمی	۰
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آیندگان	۰	۰	۰	۰

مصدر متعدی	آوردن	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی استمراری معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی تمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی	آوردندی			آوردمی	

اسامی مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده می شود	آورده می شوند	آورده می شوی	آورده می شوید	آورده می شوم	آورده می شویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خو[illegible]	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شوی	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده / زورآور	آورندگان / آورندها	اسم مفعول		آورده	آوردگان / آوردها

تنبیه صیغهای نفی را از اثبات قیاس باید کرد یعنی نون نفی مفتوح و میم مفتوح را در صیغهای اثبات می آرند

مصدر	معنی	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
آخفتن	[illegible]			آخفت				—	آخفته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آرایندہ	جہاں آرای	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام کرنا	آرام / آرامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامندہ	دل آرام	آرامیدہ
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیدہ
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغندہ		
آزردن	ستانا / آزردہ ہونا	آزردگی / آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارندہ	دل آزار	آزردہ
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزمایندہ	کار آزما	آزمودہ
آسودن	آرام کرنا / آسودہ ہونا	آسایش / آسودگی		آسود	می ساید	بیاسای	آسایندہ		آسودہ
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامندہ	دُرد آشام	آشامیدہ
آشفتن	پریشان ہونا / پریشان کرنا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبندہ	شہر آشوب	آشفتہ
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازندہ		آغازیدہ
آغشتن	آلودہ ہونا			آغشت					آغشتہ
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفرینندہ	جہان آفرین	آفریدہ
آگاہیدن	[illegible] / بتانا	آگاہی		آگاہید	می آگاہد	بیاگاہ		خدا آگاہ	
آگندن	بھرنا			آگند		آگن			آگندہ / آگنندہ
آلاییدن	آلودہ ہونا / آلودہ کرنا	آلایش		آلایید	می آلاید	بیالای	آلایندہ		آلاییدہ / آلودہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آماسیدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسنده		آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا / سکھانا	آموزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	آموزگار	آموخته
آمودن	سنوارنا			آمود					آموده
آمیختن	ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم آمیز	آمیخته
آویختن	لٹکنا / لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
آهیختن	[illegible]			آهیخت					آهیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش		ارزید	می ارزد	بیرز	ارزنده	کم ارز	ارزیده
استادن	کھڑا ہونا	ایستادگی		استاد	می ایستد	بایست			استاده
استردن	صاف کرنا			سترد			سترنده	استره	سترده
افتادن	گرنا	افتادگی		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	عالم افروز / افروزان	افروخته
افزودن	بڑھنا / بڑھانا	افزایش / افزونی		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	روز افزون / قدر افزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	جھاڑنا / چھڑکنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده	افشان	افشانده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	[illegible]
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده و افشارده
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگننده	شیر افگن	افگنده
انباردن	انبار کرنا، ذخیرہ کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	[illegible]			انبود					انبوده
انباشتن	انبار کرنا، ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده
انداختن	ڈالنا، پھینکنا	اندازه، اندازش		انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده	تیر انداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	علم اندوز	اندوخته
اندودن	لیپنا، ملمع کرنا			اندود	می انداید	بیندای	اندایندہ	گل اندا	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دور اندیش	اندیشیده
انگاریدن	معلوم کرنا			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگاریده
انگاشتن	معلوم کرنا			انگاشت					انگاشته
انگیختن	اٹھانا	انگیزش	انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
باب باے موحده									
باختن	ہارنا، کھیلنا	بازی، باخت		باخت	می بازد	بباز	بازنده	[illegible] باز	باخته
باریدن	برسنا، برسانا	بارش		بارید	می بارد	ببار	بارنده	اشکبار، باران	باریده
بافتن	بُننا	بافت		بافت	می بافد	بباف	بافنده	[illegible] باف	بافته

مصدر	معنی	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
بالیدن	زیاده ہونا جسم کا بڑھنا	بالیدگی بالش		بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	[illegible] بایستہ ہونا			بایست	می باید				بایسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	[illegible]	برآمد		برآمد	برمی آید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اٹھانا			برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھوننا		بازبرشتن	برشت					برشته [illegible]
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمی گردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می برد	ببر	برنده	[illegible] بر	بریده
بستن	باندھنا	بندش بستگی		بست	می بندد	ببند		شکسته بند	بسته
بودن	ہونا رہنا	بود		بود	میباشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	[illegible]	بوسیدگی بوسه		بوسید	میبوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا		[illegible]	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته [illegible]
بوییدن	[illegible]		[illegible]	بوئید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوئیده

باب بای فارسی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پاریدن	لنگڑے ہونا			پارید					
پاشیدن	چھڑکنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالاے	پالاینده		پالوده
پاییدن	ٹھہرنا	پایندگی		پایید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پاییده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پوزش پذیر	پذیرفته
پرداختن	[illegible]			پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار / بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن / پرورانیدن	پالنا			پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار / [illegible] پرور	پرورده / دست پرورد
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده		پرهیزیده
پریدن	اڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پریدن (رنگ)	[illegible]			پرید	می پرد	بپر			پریده
پژمردن	کمھلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	[illegible]	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته

پوشیدن	چھپانا پہننا	پوشش	پوشانیدن پوشانید	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوییدن	دوڑنا	پویه یا پویش	پویانیدن پویانید	پویید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپٹنا لپیٹنا	پیچش پیچ	پیچانیدن پیچانید	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان شش‌پیچ	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملنا ملانا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته

باب تای فوقانی

تاختن	دوڑنا دوڑانا	تازش ترکتاز		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا بٹنا	تابش تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان ماهتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن تپانید	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا تراشنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن ترسانید	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
توانستن	سکنا	توانایی توانا		توانست	میتواند		تواننده	توانا	
			باب جیم عربی						
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جسته
جستن	ڈھونڈنا	جستجو جویایی	جویانیدن	جست	می جوید	بجو	جوینده	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	اُبلنا	جوشش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده
			باب جیم فارسی						
چربیدن	غالب ہونا	- - -		چربید	می چربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکنده	خونچکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چُننا			چید	می چیند	بچین	چیننده	خوشه چین	چیده
			باب خای معجمه						
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده
خاستن	اوٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	حالیه	اسم مفعول
خاییدن	چبانا			خایید	می خاید	بخای	خاینده	[illegible]	خاییده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	می خراشد	بخراش	خراشنده	خراشان	خراشیده
خرامیدن	اکڑ کر چلنا	خرام		خرامید	می خرامد	بخرام	خرامنده	خرامان	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشاندن خروشانید	خروشید	می خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	می خرد	بخر	خرنده	خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	می خزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می خسپد	بخفت بخسپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن خلانید	خلید	می خلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن خموشانید	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی خم	خمانیدن خمانید	خمید	می خمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	تالی بجانا			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن خندانید	خندید	می خندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن خوابانید	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواهش		خواست	می خواهد	بخواه	خواهنده	خواهان	خواسته
خواندن	پڑھنا بلانا			خواند	می خواند	بخوان	خواننده	خوانان	خوانده
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	می خورد	بخور	خورنده	خوار	خورده

اسم مفعول	اسم فاعل ترکیبی	اسم فاعل	امر	مضارع	ماضی	مصدر متعدی	حاصل بالمصدر	معنی	مصدر
خوشیده	،،	خوشنده	بخوش	می خوشد	خوشید			سوکھنا	خوشیدن
خفسیده	،،		بخفس	می خفسد	خفسید	خفسانیدن		ٹر ہونا	خفسیدن
			باب دال مهمله						
داده	نان ده	دهنده	بده	می دهد	داد	دهانیدن	دهش داد	دینا	دادن
داشته	مالدار	دارنده	بدار	می دارد	داشت		داشت	رکھنا	داشتن
دانسته	حساب دان دانا	داننده	بدان	میداند	دانست		دانش دانائی	جاننا	دانستن
درخشیده	درخشان	درخشنده	بدرخش	می درخشد	درخشید	درخشانیدن	درخش	چمکنا	درخشیدن
		درفشنده	بدرفش	می درفشد	درفشید			کانپنا چمکنا	درفشیدن
درویده		درونده	بدرو	می درود	درود		درو	کاٹنا	درودن
دریده	مردم در	درنده	بدر	می درد	درید	درانیدن		پھاڑنا	دریدن
دزدیده	آب دزد	دزدنده	بدزد	می دزدد	دزدید		دزدی	چورانا	دزدیدن
دمیده	دمان	دمنده	بدم	می دمد	دمید	دمانیدن	دم	پھونکنا اگنا	دمیدن
دوخته	خیمه دوز	دوزنده	بدوز	می دوزد	دوخت	دوزانیدن	دوخت	سینا	دوختن
دوشیده		دوشنده	بدوش	می دوشد	دوشید	دوشانیدن		دوہنا	دوشیدن
دویده	تیز دو دوان	دونده	بدو	می دود	دوید	دوانیدن		دوڑنا	دویدن
دیده	خوش بین بینا	بیننده	ببین	می بیند	دید		بینش بینائی	دیکھنا	دیدن
			باب رای مهمله						

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت	اسم مفعول
راندن	ہانکنا، چلانا			راند	می راند	بران	رانندہ	ہمراں	راندہ
ربودن	اُچک لینا، چھین لینا	ربودگی		ربود	می رباید	بربا	ربایندہ	دلربا	ربودہ
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشندہ	رخشان	رخشیدہ
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزندہ	رنگرز	رزیدہ
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست				رستگار	رستہ
رُستن	اُگنا			رُست					رُستہ
رسیدن	پہنچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	می رسد	برس	رسندہ	فلک رس، رسا	رسیدہ
رشتن	کاتنا			رشت					رشتہ
رفتن	جانا، چلنا	رفتار، روش		رفت	می رود	برو	روندہ	روان، گرم رو	رفتہ
رُفتن	بہارنا	رُفت و روب	روبانیدن	رُفت	می روبد	بروب	روبندہ	روبان، خاکروب	رُفتہ
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	می رقصد	برقص	رقصندہ	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	می رمد	برم	رمندہ	رمان	رمیدہ
رنجیدن	آزردہ ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	برنج	رنجندہ	رنجان، رنج	رنجیدہ
روئیدن	اُگنا	روئیدگی	رویانیدن	روئید	می روید		روئیدہ	خودرو	روئیدہ
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رہید	می رہد	برہ	رہندہ	رہا	رہیدہ
ریختن	بہانا، بہنا	ریزش		ریخت	می ریزد	بریز	ریزندہ	شوق ریز	ریختہ
ریدن	ہگنا			رید	می رید	بری			

مصدر	معنی	[illegible]	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	[illegible]
رسیدن	کاتنا			رسید	می رسید	برس	رسنده		رسیده
			باب زای معجمه						
زادن	جننا			زاد					آدم‌زاد زاده
زائیدن	جننا	زائیدگی		زائید	می زاید	بزای	زاینده	حادثه‌زا	زائیده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	می زارد			زار	
زدن	مارنا	زنش		زد	می زند	بزن	زننده	شمشیرزن، لاف‌زن	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	می زداید	بزدا	زداینده	غم‌زدای	زدوده
زیستن	جینا			زیست	می زید	بزی	زنده		
			باب زای فارسی						
ژولیدن	الجھنا			ژولید					ژولیده
			باب سین مهمله						
ساختن	موافق آنا، بنانا	سازش، ساخت		ساخت	می سازد	بساز	سازنده	زره‌ساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	می ساید	بسای	ساینده	سرسا	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار	سپارنده	جان‌سپار	سپرده
سپوختن	چبھونا، ٹھونس لینا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبھونا، [illegible]			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	[illegible]ستان	ستانده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبهه	اسم مفعول
ستاییدن	سراہنا	ستایش		ستایید	می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستاییده
ستدن	لینا	ستد		ستد					
ستردن	مونڈنا منڈوانا			سترد	می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
اسپیدن	[illegible]			اسپید	می اسپد	بسپار	اسپنده	[illegible]	اسپیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	
سفتن	چھیدنا			سفت					سفته
سگالیدن	اندیشه کرنا	سگال		سگالید	می سگالد	بسگال	سگالنده	بدسگال	سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده	همسنج	سنجیده
سوختن	جلنا جلانا روشن کرنا	سوزش سوختگی	سوزانیدن	سوخت	می سوزد	بسوز	سوزنده	سوزان و بسوز	سوخته
سودن	گھسنا			سود					سوده
باب شین معجمه									
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق ہونا				می شاید			شایان	شایسته
شپلیدن	سیٹی بجانا		شپلانیدن	شپلید	می شپلد		شپلنده		شپلیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت	اسم مفعول
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتافته
شدن	ہونا / جانا	-		شد	می شود	بشو	شونده		شده
شستن	دھونا	شستشو		شست	می شوید	بشوی	شوینده	پاچه شو	شسته
شکستن	ٹوٹنا / توڑنا	شکن / شکست		شکست	می شکند	بشکن	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده		شکیبیده
شکوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		
شکافتن	پھٹنا / پھاڑنا	شکاف		شکافت	می شکافد	بشکاف	شکافنده	شکاف آینده	شکافته
شکفتن	کھلنا	شگفتگی		شگفت	می شگفد				شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	می شمارد	بشمار	شمارنده	اختر شمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت / شناسائی		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس / شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنیدن	سننا / سونگھنا	شنوائی		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	سخن شنو / شنوا	شنیده
شوریدن	شور کرنا / برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد			[illegible]	شوریده
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده

باب طاے مطبقه

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت	اسم مفعول
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت	اسم مفعول
طلبیدن	چاہنا بلانا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبکار	طلبیده
باب غین معجمه									
غارتیدن	لوٹنا بواو معروف	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا الٹنا بواو مجهول		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
باب فا									
فتادن	پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	می فرساید	بفرسای	فرساینده	پافرسا	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	می فرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت فروش	فروشانیدن	فروخت	می فروشد	بفروش	فروشنده	حلوا فروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیاده کرنا زیاده ہونا	فزایش		فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده	راحت فزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده	درفشان	فشانده
فشردن	بھینچنا نچوڑنا	فشار	فشارانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	جگر فشار	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایه فگن	فگنده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فهمیدن	سمجهنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	فهمیده
باب کاف تازی									
کاستن	گهٹنا گهٹانا			کاست					کاسته
کاشتن	بونا			کاشت	میکارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	کهودنا			کافت		بکاف			کافته
کاویدن	کهودنا	کاوش		کاوید	می کاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گهٹنا گهٹانا	کاهش		کاهید	می کاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کردار	کنانیدن	کرد	می کند	بکن	کننده	نصیحت کنان	کرده
گشادن	کهلنا کهولنا	گشایش		گشاد	می گشاید	بگشا	گشاینده	مشکل گشا	گشاده
کشتن	مار ڈالنا	کشش		کشت	می کشد	بکش	کشنده	دشمن کش	کشته
کشتن	بونا	کشت		کشت					کشته
گشودن	کهلنا کهولنا	گشود		گشود					گشوده
کشیدن	کهینچنا	کشش		کشید	میکشد	بکش	کشنده	[illegible]	کشیده
کفیدن	پهٹنا			کفید					کفیده
کندن	کهودنا			کند	میکند	بکن	کننده	جانکن	کنده
کندیدن	کهودنا		کنانیدن	کندید	می کند	بکن			کندیده
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	می کوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	[illegible]	کوفته
باب کاف فارسی									
گداختن	[illegible]	گداز		گداخت	می گدازد	بگداز	گدازنده	پا گداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فرو گذاشت		گذاشت	می گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	می گذرد	بگذر	گذرنده	جگر گداز	گذشته
گراییدن	[illegible]	گرایش		گرائید	می گراید	بگرای	گراینده		گرائیده
گردیدن	پھرنا ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	می گردد	بگرد	گردنده	[illegible]	گردیده
گرفتن	[illegible]	گرفت گیرائی		گرفت	می گیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفته
گرویدن	بیعت کرنا	[illegible]		گروید	می گرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	گریزپا	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	می گزارد	بگزار	گزارنده	[illegible]	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	می گزد	بگز	گزنده	[illegible]	گزیده
گزیدن	چن لینا			گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	[illegible]	گزیده
گساردن	[illegible]			گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده
گستردن	بچھانا		گسترانیدن	گسترد	می گسترد	بگستر	گسترنده	[illegible]	گسترده
گسستن	ٹوٹنا توڑنا			گسست					گسسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
گسیختن	ٹوٹنا ٹوٹ جانا			گسیخت	می گسلد	بگسل	گسلنده	پیمان گسل	گسیخته
گشتن	پھرنا ہونا	گشتگی گشت		گشت					گشته
گفتن	کہنا	گویائی گفتار		گفت	میگوید	بگو	گوینده	گریان گویا	گفته
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
				باب لام					
لائیدن	شور کرنا بیہودہ بکنا			لائید	می لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانید	لرزید	می لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانید	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانید	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه لیس	لیسیده
				باب میم					
مالیدن	ملنا	مالش	مالید	مالید	می مالد	بمال	مالنده	خورده مال مالان پامال	مالیده
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	می ماند	بمان	ماننده	[illegible]	مانده
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	می ماند	بمان	ماننده	مانا	
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	میرنده		مرده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده		مکیده
باب نون									
نازیدن	ناز کرنا	ناز		نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش		نالید	می نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	خاک نشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	[illegible]	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دکھانا ظاہر کرنا	نمایش		نمود	می نماید	بنمای	نماینده	نمودار نمایان	نموده
نواختن	نوازش کرنا بجانا	نوازش		نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	چنگ نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	لپیٹنا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسا خوشنویس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده
نهادن	رکھنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	نهاده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نهشتن	چھپانا			نهشت					[illegible]
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	[illegible]	نیوشید

باب واو

واجیدن	چمکنا			واجید	می واجد		واجنده		واجید
ورزیدن	کوشش کرنا مشق کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورزد	ورزنده	ورزان	ورزید
ورغلانیدن	بہکانا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		[illegible]
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوزد	وزنده	وزان	وزید

باب های هوز

هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسیده	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسید
هشتن	چھوڑنا			هشت					هشت
هلیدن	چھوڑنا			هلید	می هلد	بهل	هلنده		هلید

باب یای تحتانی

یارستن	سکنا	یارا		یارست	می یارد				یارست
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافت

خاتمه الطبع الحمد لله و المنة که درین ایام [illegible] این کتاب [illegible] مصادر [illegible] اصفهانی [illegible]
یافت [illegible] باهتمام خاکسار [illegible] محمد عبد العزیز در مطبع عزیزی
[illegible] ذی الحجه سنه [illegible] بطبع [illegible] خاص و عام [illegible]

م ٢٩٢ ص
٤٥

ف
٤٣٥٢ ٢٩١٥٥٥

صفوة المصادر

Date	No.	Date	No.